

A Re-examination of the Status of Women in Zoroastrian Jurisprudence of the Sassanid Era

Somayeh Khalili  PhD holder, Instructor and Researcher at the Research Institute of Religions and Denominations, University of Religions and Denominations, Qom, Iran somayehkhalili31@gmail.com

Received: 2025/05/13 - **Accepted:** 2025/07/19

Abstract

The study of the status of women in Zoroastrian jurisprudence during the Sassanid era contributes to a historical understanding of the interconnection between religion, law, and power structures in ancient Iran. This research, by focusing on the structure of marriage and divorce, seeks to demonstrate how the institution of family in this system was utilized to preserve paternal lineage, maintain the religious-class order, and regulate gender relations. The central issue is the analysis of the legal status of women within the framework of jurisprudential rules and its relation to male guardianship (*wilāyah*) and authority. This study, employing a descriptive-analytical method and relying on Pahlavi sources, conceptually examines the types of marriage, the mechanism of divorce, and the legal capacities of women. The findings reveal that in most forms of marriage, even as an official wife, women did not possess full legal independence, and the right to divorce was primarily held by men. Furthermore, the institution of guardianship continued even after divorce, defining the woman's status within that framework. Thus, Zoroastrian jurisprudence in the Sassanid era played an effective role in structuring family law and consolidating dominant social patterns.

Keywords: Zoroastrian Jurisprudence, Sassanid Era, marriage, divorce, women's rights.

بازخوانی جایگاه زن در فقه زرتشتی دوره ساسانی

سمیه خلیلی  دکتری تخصصی، مربی و پژوهشگر پژوهشکده ادیان و مذاهب، دانشگاه ادیان و مذاهب، قم، ایران

somayehkhalili31@gmail.com

دریافت: ۱۴۰۴/۰۲/۲۳ - پذیرش: ۱۴۰۴/۰۴/۲۸

چکیده

مطالعه جایگاه زن در فقه زرتشتی دوره ساسانی به فهم تاریخی پیوند دین، قانون و ساختار قدرت در ایران باستان کمک می‌کند. این پژوهش با تمرکز بر ساختار ازدواج و طلاق می‌کوشد تا نشان دهد که نهاد خانواده در این نظام چگونه در خدمت حفظ نسب پدری، استمرار نظم طبقاتی - دینی و تنظیم روابط جنسیتی قرار گرفته است. مسئله اصلی، تحلیل جایگاه حقوقی زن در چهارچوب قواعد فقهی و نسبت آن با ولایت و سرپرستی مردانه است. تحقیق پیش رو با روش توصیفی - تحلیلی و با اتکا بر منابع پهلوی، به بررسی مفهومی گونه‌های ازدواج، سازوکار طلاق و اختیارات زنان می‌پردازد. یافته‌ها نشان می‌دهند که زن در اغلب اشکال ازدواج، حتی در مقام همسر رسمی، از استقلال کامل حقوقی برخوردار نبوده و اختیار طلاق عمدتاً در دست مردان قرار داشته است. همچنین نهاد سرپرستی پس از طلاق نیز استمرار می‌یافت و جایگاه زن را در چهارچوب ولایت تعریف می‌کرد. بدین ترتیب، فقه زرتشتی در دوره ساسانی نقشی مؤثر در سامان‌دهی حقوق خانواده و تثبیت الگوهای مسلط اجتماعی ایفا کرده است.

کلیدواژه‌ها: فقه زرتشتی، دوره ساسانی، ازدواج، طلاق، حقوق زنان.

مقدمه

ازدواج و طلاق، به عنوان دو نهاد بنیادین در نظام های حقوقی، همواره در قلب مناسبات قدرت، کنترل اجتماعی و بازتولید ایدئولوژی جای داشته اند. در سنت زرتشتی، به ویژه در دوره ساسانی، این دو نهاد نه صرفاً مفاهیمی خانوادگی، بلکه ابزارهایی برای تثبیت نظم پدرسالار، حفظ مرزهای طبقاتی و تحکیم ایدئولوژی دینی - سیاسی بودند. طلاق، اگرچه در ظاهر تابع رضایت دوطرفه معرفی می شد، در عمل تحت سیطره کامل مردان و در راستای منافع ساختار مردسالار سامان یافته بود.

مسئله محوری این پژوهش، بررسی نسبت قواعد فقهی حاکم بر ازدواج و طلاق با جایگاه زن در ساختار اجتماعی دوره ساسانی است؛ به ویژه اینکه چگونه متون فقهی مانند مادیان هزار دادستان (Mādayān ī Hazār Dādestān / MHD)، با بازتاب دادن روابط قدرت، نقش زن را از سوژه حقوقی به ابژه ای تابع تقلیل می دهند. با آنکه پژوهش هایی پراکنده درباره برخی جلوه های فقه زرتشتی (مانند ازدواج خویشاوندی یا آیین طهارت زنانه) انجام شده، تا کنون تلاش اندکی برای بازخوانی منسجم و انتقادی این نظام حقوقی در کلیت خود، به ویژه از منظر جایگاه زن، صورت گرفته است.

ضرورت این تحقیق در آن است که با فراتر رفتن از سطح توصیف، سازوکارهای حقوقی تثبیت سلطه مردانه و طبقاتی را در بستر نهاد خانواده بازشناسد. همچنین با تحلیل مفاهیمی چون ولایت، طلاق نیابتی و ازدواج چکری، زمینه ای برای فهم کارکرد ایدئولوژیک فقه زرتشتی فراهم می شود که در قالبی تطبیقی، با نظام های فقهی متأخر (مانند فقه اسلامی) قابل بررسی است.

در این میان، جهان بینی زرتشتی - به ویژه در قرائت موبدان دوره ساسانی - مبتنی بر نوعی دوگانگی هستی شناسانه میان خیر و شر است. این تلقی هستی شناختی که بر ساختار حقوقی و خانوادگی نیز سایه افکنده است، تفاوتی اساسی با نگرش توحیدی اسلام دارد؛ چنان که در نقد نظریه توحید و عرفان زرتشتی آورده اند: «این دین در حیطه عرفان عملی نیز فاقد عناصر عرفانی است. همچنین نسبت آن با عرفان و توحید اسلامی نیز از نوع تضاد خواهد بود» (یوسفی و زارع حسینی، ۱۴۰۳، ص ۶۰). چنین بنیان الهیاتی ای می تواند زمینه ساز نوعی نگاه ابزاری و غیر یگانمند به زن باشد که در قالب نهادهایی چون قیمومت، ازدواج تابعانه، و طلاق یک جانبه بروز می یابد.

همین تمایز در بنیان های الهیاتی می تواند یکی از دلایل تفاوت های بنیادین در جایگاه زن، مفهوم ولایت، و ساختار طلاق در این دو نظام فقهی تلقی شود. از همین منظر، در تحلیل هستی شناسی زرتشتی تصریح می کنند: «هستی شناسی زرتشتی، زن را هم زمان نمادی از عشق و دهش و نیز نمودی از نفی و سرکوب می داند؛ یعنی زن در این سبک از تفکر، هم محبوب و هم منفور است» (جعفری و همکاران، ۱۳۹۳). این دوگانگی مفهومی، در سطح فقه نیز خود را در قالب نگاه ابزاری و تابعانه به زن بازتاب می دهد و در نهادهایی همچون

ازدواج چکری، ولایت مطلقه و طلاق یک‌جانبه تداوم می‌یابد. نوآوری این مطالعه در آن است که با پیوند دادن متن‌های فقهی با تحلیل تاریخی - انتقادی از نظم اجتماعی ساسانی، نهاد خانواده را نه به‌مثابه یک ساختار طبیعی، بلکه به‌منزله میدان قدرت، جنسیت و قانون مورد تحلیل قرار می‌دهد. بر این اساس، پرسش اصلی پژوهش چنین است: ساختار حقوقی ازدواج و طلاق در متون زرتشتی چگونه در راستای بازتولید نظم پدرسالار ساسانی سامان یافته و چه پیامدهایی برای جایگاه زن به‌مثابه سوژه حقوقی - اجتماعی به‌دنبال داشته است؟ در راستای پاسخ به این پرسش، سؤالات فرعی زیر نیز بررسی می‌شوند:

چه گونه‌شناسی‌ای از ازدواج در فقه زرتشتی وجود دارد و هر یک چه کارکردی در حفظ نظم اجتماعی داشتند؟ احکام طلاق، در عمل تا چه حد در خدمت مردان و در تقابل با استقلال حقوقی زنان قرار داشت؟ و در نهایت، آیا می‌توان نشانه‌هایی از مقاومت یا شکاف در این نظم پدرسالار فقهی یافت که امکان بازخوانی انتقادی آن را فراهم کند؟

۱. پیشینه تاریخی امپراتوری ساسانی

امپراتوری ساسانی (۲۲۴-۶۵۰م) واپسین دولت پادشاهی ایران پیش از اسلام بود که با تثبیت اقتدار سیاسی، ارتش منظم و دستگاه اداری منسجم، توانست برای حدود چهار قرن به‌عنوان یکی از دو ابرقدرت جهان باستان در کنار روم شرقی باقی بماند؛ اما آنچه ساسانیان را از سلسله‌های پیشین متمایز می‌سازد، پیوند نظام‌مند دین و دولت و تکوین نهادهای حقوقی تحت اشراف موبدان زرتشتی است.

ساسانیان با تکیه بر ایدئولوژی دینی - سیاسی، حکومتی مبتنی بر «دین دولتی» بنیان نهادند که در آن، نهادهای دینی نقش تعیین‌کننده‌ای در سیاست، قانون‌گذاری و نظم اجتماعی ایفا می‌کردند (کریستنسن، ۱۳۸۹، ص ۴۹). چنان‌که گیرشمن و نولدکه تأکید می‌کنند، تمرکز اداری، ارتش منظم و نظم طبقاتی، تنها با اتکا به مشروعیت دینی و مشارکت موبدان در قدرت امکان‌پذیر بود (گیرشمن، ۱۴۰۱، ص ۲۸۹؛ نولدکه، ۱۳۷۸، ص ۶۷۷). از منظر این پژوهش، اهمیت پیشینه ساسانی، نه در شکوه سیاسی آن، بلکه در تأثیر ساختار دولت - دین آن بر تکوین نظام فقهی زرتشتی و تثبیت جایگاه جنسیتی زن قابل بررسی است. دولت ساسانی نه‌تنها قوانین مدنی را به‌نفع اشراف و مردان تدوین کرد، بلکه با تقدیس دینی، نهاد خانواده پدرسالار و کنترل بدن زن، نظم جنسیتی را به‌صورت ایدئولوژیک مشروعیت بخشید. این بستر، همان زمینه‌ای است که متون فقهی‌ای چون مادیان هزار دادستان در آن تولید و اعمال شده‌اند.

۱-۱. جامعه ساسانی

ساختار اجتماعی ایران در دوره ساسانی مبتنی بر نظم طبقاتی - دینی بود که مشروعیت خود را از آموزه‌های

زرتشتی و نهاد دین رسمی کسب می‌کرد. اگرچه فلات ایران از تنوع قومی و زیستی برخوردار بود، اما ساسانیان با نگاه شهری‌محور کوشیدند که با تمرکز قدرت در میان‌رودان، نظامی کنترل‌شده از روابط اجتماعی و اقتصادی پدید آورند (Daryaei, 2008, p.39-40). این نظم اجتماعی، در قالب طبقات چهارگانه اوستایی (روحانیان، نظامیان، کشاورزان و پیشه‌وران) و سپس در نسخه تغییر یافته آن (روحانیان، نظامیان، دبیران و صنعتگران) تثبیت شد (Shaki, 1992؛ نامه تنسر به گشنسپ، ۱۳۵۴، ص ۵۷).

اما آنچه این ساختار را در پیوند با موضوع این مقاله برجسته می‌سازد، «جایگاه جنسیتی زن» در درون این سلسله‌مراتب اجتماعی و حقوقی است. در تقسیم‌بندی صریح میان اشراف و توده‌ها، زنان نه تنها از دسترسی به ابزارهای قدرت، مالکیت و ارث محروم بودند، بلکه خود بخشی از دارایی طبقه حاکم به‌شمار می‌آمدند. به‌ویژه در طبقات فرودست، زن به‌عنوان منبع تولید نسل، نیروی کار خانگی و ابژه‌ای حقوقی تحت ولایت پدر یا شوهر، در حاشیه نظم قانونی قرار داشت.

اشرافیت زرتشتی با بهره‌گیری از دستگاه فقهی و حمایت دولت، از پرداخت مالیات معاف بود و درعین حال چندهمسری، داشتن حرم‌سرا و انتقال تبار پدری را به‌شیوه‌ای نهادینه‌شده تثبیت می‌کرد (کریستنسن، ۱۳۸۹، ص ۱۰۵). در مقابل، توده مردم به‌شدت کنترل می‌شدند: مالکیت محدود، الگوهای رفتاری مشخص و محدودیت در تعداد همسر. این دوگانه طبقاتی، تنها از منظر اقتصادی مهم نیست؛ بلکه پیامد آن در نظام حقوق خانواده کاملاً مشهود است: فقه زرتشتی با تمایز نهادن میان زنان طبقات بالا و پایین، نظامی از حقوق نابرابر را مشروع می‌ساخت؛ به‌گونه‌ای که تنها زنان اشراف در موارد معدودی از حق مشارکت قانونی برخوردار بودند و زنان فرودست حتی در طلاق نیز ابژه واگذاری و تبادل بودند.

نظام برده‌داری گسترده نیز نه تنها تقویت‌کننده نظم طبقاتی، بلکه ابزار کنترل جنسی و اقتصادی بر زنان بود. بسیاری از بردگان زن بخشی از ساختار خانواده پدرسالار بودند و در متون فقهی، مانند مادیان هزار دادستان، از هیچ‌گونه حقوقی برخوردار نبودند (Shaki, 1992). بدین ترتیب، ساختار اجتماعی ساسانی را باید در پیوندی وثیق با فقه زرتشتی بازخوانی کرد: فقهی که به‌جای تلطیف نابرابری، آن را قاعده‌مند، مشروع و بازتولیدپذیر می‌ساخت.

۲-۱. نهاد سرپرستی در ساختار پدرسالار زرتشتی - ساسانی

در کانون نظم اجتماعی دوره ساسانی، نهاد خانواده پدرسالار به‌منزله سلول بنیادی نظم سیاسی و دینی عمل می‌کرد؛ نظامی که بر نسب پدری، تسلط مردانه و قیمومت دینی استوار بود (Shaki, 1999). در این ساختار، پدر نه تنها ولی، بلکه مالک معنوی و مادی خانواده به‌شمار می‌رفت و سایر اعضا (زن، فرزندان، بستگان و حتی بردگان) تابع اقتدار مطلق او بودند. قوانین و رسوم، خانواده را یک واحد حقوقی با نماینده‌ای مردانه در رأس آن

تعریف می‌کردند که حق تصمیم‌گیری بر جان، مال و بدن دیگر اعضا را داشت (Perikhanian, 1997, p.95). این سرپرستی، از یک سو مسئولیتی دینی (حفاظت از آتش مقدس، اجرای مناسک و تعیین جانشین) و از سوی دیگر قدرتی مطلق برای نظارت، تنبیه و حتی واگذاری اعضا را به مرد می‌سپرد. در شرایط خاص، پدر می‌توانست همسر یا فرزند خود را بفروشد، به‌بردگی دهد یا مجازات کند؛ و در صورت تکرار نافرمانی دختر یا پسر، حتی مجازات مرگ، مشروع تلقی می‌شد (Shaki, 1991a).

در این میان، زن در نقش مادر، نه از استقلال حقوقی برخوردار بود و نه از اختیاری در امور خانواده. کارکرد او به باروری، تربیت فرزندان و اطاعت از ولی محدود بود. حتی احترام روزانه دختران به پدر، یک تکلیف دینی تعریف می‌شد (Shaki, 1991b)؛ امری که می‌توان آن را به‌گفته فوکو، نمونه‌ای از انضباط بدنی و عاطفی در چهارچوب نظم دینی - جنسیتی دانست (فوکو، ۱۳۹۵).

نکته مهم‌تر آن است که نهاد سرپرستی، نه تنها سازوکار کنترل درونی خانواده، بلکه بازوی اجرای نظم اجتماعی بیرونی نیز بود. برای نمونه، اگر زنی فاقد ولی بود و رابطه‌ای جنسی منجر به فرزندآوری داشت، قانون مرد را موظف به پرداخت هزینه زندگی زن و کودک می‌کرد (مادیان هزار دادستان)؛ اما این حمایت، نه از منظر حق زن، بلکه از منظر ضرورت تداوم ولایت و مشروعیت‌بخشی به نسب بود؛ یعنی حتی حمایت مالی از زن نیز صرفاً در چهارچوب حفظ ساختار پدرسالارانه توجیه می‌شد (Perikhanian, 1997, p.27-95).

بنابراین، نهاد قیمومت در فقه زرتشتی، ابزاری حقوقی برای بازتولید سلطه جنسیتی درون خانواده بود. مشروعیت دینی این نهاد از طریق متون حقوقی و تفاسیر دینی به‌گونه‌ای ارائه می‌شد که سلطه مرد را «ضرورت دینی» جلوه دهد و استقلال زن را خلاف نظم مقدس معرفی کند. این الگوی ولایت‌محور، زمینه‌ساز فهم بهتر جایگاه زن در سایر نهادهای فقهی مانند طلاق، ارث و ازدواج نیز خواهد بود.

۲. ازدواج

در جامعه زرتشتی دوره ساسانی، ازدواج نه صرفاً یک رابطه فردی یا مناسبت عاطفی، بلکه نهادی بود که در پیوند مستقیم با تولید نظم اجتماعی، استمرار تبار پدری و تثبیت ساختار پدرسالار عمل می‌کرد. خانواده در نخستین مراحل قدرت‌یابی ساسانیان، واحدی خودکفا در سطح اقتصادی، نظامی و حقوقی بود؛ اما با گسترش دولت و نهاد دین رسمی، بخشی از اختیارات پدر به دستگاه‌های فقهی و دیوانی منتقل شد؛ هرچند اقتدار سرپرست مرد تا پایان عصر ساسانی همچنان محور ساختار خانواده باقی ماند (مظاهری، ۱۳۷۳، ص ۱۵).

آنچه ازدواج را در فقه زرتشتی به نهادی فراتر از پیوند زناشویی تبدیل می‌کرد، تمرکز آن بر تولید وارث مذکر بود؛ فرزند پسر که وظیفه انتقال نسب، حفظ آیین‌های دینی، محافظت از آتش مقدس و تداوم ولایت

خانوادگی را بر عهده گیرد. این هدف گذاری آشکار، بدن زن را به ابزاری برای تولید مشروع نسل پدری تقلیل می داد. در مواردی که مردی ناتوان از فرزندآوری بود، نظام فقهی راه حل هایی مانند ازدواج نیابتی یا چکری را پیش بینی کرده بود تا این خلأ وارث مذکر برطرف شود (Macuch, 2004, p.231). بنابراین، نسب مردانه نه فقط مسئله ای زیستی، بلکه یک الزام دینی و سیاسی برای بازتولید ساختار قدرت تلقی می شد.

در این نظام، حقوق قانونی به افراد مستقل تعلق نداشت؛ بلکه به واحد خانواده به عنوان یک موجودیت پدرسالار داده می شد و نماینده حقوقی این واحد، پدر یا ولی بود. این ساختار حقوقی باعث می شد که زنان، کودکان و بردگان از جایگاه سوژه های مستقل خارج شوند و تنها از طریق سرپرست مرد در تعامل حقوقی با جامعه تعریف شوند (بارتلمه، ۱۳۶۱، ص ۳۱).

همچنین در جامعه ساسانی، برخورداری از حقوق، تابعی از طبقه، جنسیت و دین بود. زنان طبقات بالا در مواردی استثنایی می توانستند به مناصب دیوانی برسند؛ اما این دسترسی، نه از سر استقلال حقوقی، بلکه به عنوان «استثنای طبقه محور» مجاز بود. در مقابل، زنان طبقات فرو دست غالباً به مثابه اموال خانوادگی تلقی می شدند و جایگاه آنها در قوانین ازدواج به روشنی تابعی از سلسله مراتب اجتماعی بود (Shaki, 1991a). این دوگانه طبقاتی - جنسیتی، عملاً ساختاری از تبعیض چند لایه را شکل می داد که فقه زرتشتی آن را نهادینه می کرد.

۲-۱. سن ازدواج

در نظام حقوقی و فرهنگی دوره ساسانی، ازدواج نه تنها وظیفه ای اجتماعی، بلکه الزام دینی و ابزار کنترل بر بدن و نقش اجتماعی زن بود. سن ازدواج برای پسران، پانزده سالگی - یعنی آغاز بلوغ شرعی و مسئولیت خانوادگی - تعیین شده بود؛ اما برای دختران، این سن به طور نگران کننده ای پایین تر و در برخی منابع، از نه سالگی مجاز شمرده شده است (Daryaei, 2008, p.60). تأکید بر ازدواج تا پیش از دوازده سالگی، آشکارا نشان دهنده پیوند میان ازدواج، باروری و وظیفه دینی تولید نسل پسرانه است.

این الزام فقهی، که تأخیر در ازدواج دختر را «گناهی بزرگ» می خواند، نه فقط یک دستور اخلاقی، بلکه سازوکاری برای کنترل اجتماعی زنان از سنین کودکی است. نظام پدرسالار با تعریف «بلوغ» نه بر پایه رشد عقلانی، بلکه بر اساس توان زیستی باروری، دختران را از آغاز نوجوانی در اختیار نهاد خانواده - یا در حقیقت، نهاد مرد - قرار می داد (Shaki, 1999).

نظام زرتشتی - ساسانی با تعمیم سن بلوغ به سن ازدواج، بدن زن را در چهارچوبی فقهی - دینی قرار می داد که هدف نهایی آن، تولید وارث مذکر و تضمین تداوم نسب پدرانه بود. این نگاه ابزاری به زن، نه تنها استقلال و رشد عقلانی او را نادیده می گرفت، بلکه ساختار حقوقی را به گونه ای طراحی می کرد که ازدواج نکردن دختر

در زمان تعیین شده، هم برای خودش گناه‌آلود و هم برای خانواده‌اش ننگ اجتماعی تلقی شود.

از منظر انتقادی، چنین نگاهی را می‌توان نمونه‌ای تاریخی از فراهم‌سازی بستر حقوقی برای ازدواج اجباری و زود هنگام دانست؛ پدیده‌ای که در عصر حاضر نیز با عنوانی مانند «کودک‌همسری» مورد بحث و چالش جدی در نظام‌های حقوق بشری و فمینیستی است.

۲-۲. همسر ایده‌آل

در متون فقهی و اخلاقی زرتشتی، همسر ایدئال، نه بر پایه توانمندی عقلانی یا مشارکت اجتماعی، بلکه صرفاً بر اساس ویژگی‌هایی چون زیبایی، خوش‌رفتاری و فرمان‌برداری مطلق تعریف شده است. در کتاب مینوی خرد، زن «خوب» کسی است که جوان، وفادار، باحیا و مطیع باشد و حتی از او انتظار می‌رود که شوهر خود را پرستش کند (تفضلی، ۱۳۶۴، ص ۵۶ و ۷۹-۷۸).

این تصویر، به‌وضوح بازتاب‌دهنده نظامی جنسیتی و مردمحور است که در آن، زن به‌مثابه ابژه‌ای زینتی و تابع تعریف می‌شود؛ ابژه‌ای که نه برای برابری یا مشارکت، بلکه برای پاسخ‌گویی به نیازهای عاطفی، جنسی و آیینی مرد خلق شده است. در چنین چهارچوبی، عشق، اراده یا انتخاب زن جایگاهی ندارد و فضیلت زن با میزان اطاعت او از مرد سنجیده می‌شود. فرمان‌برداری زن از شوهر، نه فقط توصیه‌ای اخلاقی، بلکه مبنای مشروعیت حقوقی نیز هست؛ چنان‌که نافرمانی زن می‌تواند باعث محرومیت فرزندان او از ارث شود؛ یعنی حتی بدن زن نیز ابزاری برای سنجش وفاداری و اطاعت تلقی می‌شود. در واقع، زن ایدئال در این نظام، نه یک فرد مستقل، بلکه امتدادی از خواست مرد و نهاد پدرسالار است.

از منظر انتقادی، این نوع بازنمایی را می‌توان مصداق «تثبیت اخلاق جنسیتی» دانست؛ فرایندی که در آن، اطاعت و فرمان‌برداری زن به هنجار دینی تبدیل شده و هرگونه انحراف از آن، مستوجب مجازات اخلاقی یا فقهی است. به عبارت دیگر، فقه زرتشتی نه تنها وضعیت نابرابر زن را بازتاب می‌دهد، بلکه آن را تولید، بازتولید و مشروع می‌کند.

۲-۳. طبقه اجتماعی

در جامعه ساسانی، ازدواج نه تنها نهاد خانوادگی، بلکه سازوکاری حقوقی - دینی برای حفظ ساختار طبقاتی بود. نظم اجتماعی سخت‌گیرانه‌ای که بر اساس تبار، ثروت و وابستگی دینی شکل گرفته بود، از طریق قوانین ازدواج مشروعیت می‌یافت. بر اساس متون پهلوی، مانند اندرز پُریوتکیشان، هرگونه ازدواج میان طبقات اجتماعی متفاوت، «نامشروع» تلقی می‌شد و تهدیدی برای نظم عمومی و ثبات جامعه به‌شمار می‌آمد (مظاهری، ۱۳۷۳، ص ۴۷).

اما آنچه این ممنوعیت را فراتر از مرزهای اقتصادی می‌برد، نقش بدن زن در این نظم بود. زن در این ساختار، نه تنها حامل نسب، بلکه مرزبان طبقه نیز بود. ازدواج او با مردی از طبقه پایین‌تر می‌توانست تبار را آلوده

و نظم اجتماعی را مختل کند. از این منظر، بدن زن نه فقط وسیله‌ای برای تولید نسل، بلکه «محدوده کنترل شده‌ای برای تضمین خلوص اجتماعی» شمرده می‌شد.

فقه زرتشتی با تقدیس نسب، مشروع‌سازی ازدواج درون طبقه‌ای، و نامشروع خواندن پیوندهای طبقاتی ناسازگار، در واقع در خدمت بازتولید نظم اشرافی قرار می‌گرفت. چنین نگاهی، زنان را نه فقط از نظر جنسیتی، بلکه از نظر اجتماعی نیز ابژه‌هایی فاقد اختیار می‌دانست که باید مطابق با خواست طبقه ازدواج کنند.

از منظر تحلیلی، ازدواج در این دوره را باید نه به مثابه پیوند فردی، بلکه به منزله ابزار حقوقی تثبیت قدرت طبقاتی و جنسیتی درک کرد؛ ابزاری که با استفاده از فقه، تقدس یافت و به صورت نهادینه شده، از طریق سنت و دین بازتولید شد.

۳. ازدواج اصلی

ازدواج اصلی، مشروع‌ترین و درعین حال کنترلی‌ترین نوع ازدواج در نظام فقهی زرتشتی - ساسانی بود. این شکل از ازدواج، فقط زمانی معتبر تلقی می‌شد که دختر باکره، از طبقه‌ای هم‌رتبه با شوهر آینده‌اش، با رضایت پدر یا ولی خود و در قالب قرارداد رسمی ازدواج به خانه شوهر می‌رفت. در ظاهر، رضایت دختر یکی از شروط سه‌گانه این ازدواج بود؛ اما این رضایت در چهارچوبی از ولایت مطلقه پدرانه و اجبار شرعی برای ازدواج پس از بلوغ مطرح می‌شد، نه بر اساس اختیار واقعی زن.

در این قرارداد، مبلغی به عنوان «بهای ازدواج» یا مهر تعیین و پرداخت می‌شد که معمولاً معادل ارزش یک برده بود (Shaki, 1971). این مقایسه، خود نشانه‌ای از جایگاه کالایی زن در نظام حقوقی ساسانی است؛ جایی که زن مانند برده، کودک یا مال، تنها از طریق ولی قابل واگذاری بود و اختیار تملک یا انتخاب نداشت.

با این حال، زنان در قالب ازدواج اصلی از بیشترین حقوق ممکن برای یک زن ساسانی برخوردار بودند؛ از جمله: شناخته شدن به عنوان همسر رسمی، حق ارث، و رسمیت در زندگی پس از مرگ (مزداپور، ۱۳۸۹)؛ اما همین امتیازهای محدود نیز منوط به رعایت دقیق ساختار طبقاتی و اخلاقی بود. عبور از مرزهای طبقاتی یا نافرمانی از شوهر می‌توانست این موقعیت را به راحتی سلب کند.

ازدواج اصلی نه تنها مشروعیت نسب، انتقال ارث، و استمرار آیین دینی خانواده را تضمین می‌کرد، بلکه ابزاری بود برای نهادینه‌سازی سلطه مرد در سطح حقوقی، اقتصادی و آیینی. در عمل، این نوع ازدواج «نقطه تقاطع قدرت طبقاتی، دینی و جنسیتی» در نظام ساسانی بود. زن در چنین ازدواجی - اگرچه نسبت به سایر اشکال ازدواج، مانند چکری یا نیابتی، وضعیت بهتری داشت - همچنان در مقام فردی تحت قیمومت و تابع ساختار قدرت مردانه باقی می‌ماند.

۳-۱. قراردادهای ازدواج

در ساختار حقوقی زرتشتی - ساسانی، ازدواج صرفاً یک پیوند خانوادگی نبود؛ بلکه نهادی حقوقی و دینی برای انتقال کنترل و مالکیت بر زن از پدر به شوهر محسوب می‌شد. هرچند ظاهر قرارداد ازدواج، به‌ویژه در متونی چون نسخه

خطی MK، بر مفاهیمی مانند رضایت، تأمین معاش و شأن اجتماعی زن تأکید دارد (Macuch, 2007, p.184)، اما در واقع، این ساختار نه بر برابری حقوقی، بلکه بر نابرابری نهادینه‌شده جنسیتی و طبقاتی استوار بود. بندهای این قرارداد - مانند اعطای عنوان «بانوی خانه» یا وظیفه زن در ورود به ازدواج نیابتی در صورت نازایی شوهر - نشان می‌دهند که زن بیش از آنکه سوژه‌ای حقوقی باشد، کارکردی ابزاری برای تولید نسل، استمرار نسب پدری، و اجرای آیین‌های دینی داشت. این قراردادها به روشنی بدن زن را تحت مالکیت فقهی و هدف‌گذاری شده قرار می‌دادند (Macuch, 2007, p.184).

ادعای «رضایت زن»، که از منظر دینی ضروری تلقی می‌شد، در عمل بی‌معنا بود. ازدواج دختران نابالغ بدون رضایت آنها رایج بود و حتی پس از بلوغ نیز اختیار فسخ برای آنان وجود نداشت. وجود مجازات‌هایی مانند مرگ برای دختری که بدون اجازه ولی ازدواج کند و سپس سر باز زند (رضائی باغبیدی، ۱۳۸۴)، نشان می‌دهد که رضایت زن صرفاً پوششی قانونی برای تثبیت ولایت مردانه بوده است.

حتی مهریه نیز - اگرچه طبق برخی منابع به زن پرداخت می‌شده است - در اصل بیشتر به‌مثابه بهای تملک زن مطرح می‌شود تا ابزاری برای تأمین استقلال مالی او. رقم مهریه، که اغلب معادل ارزش یک برده بود، نشانه‌ای است از جایگاه حقوقی و اقتصادی پایین زن در ساختار فقهی.

در مجموع، قرارداد ازدواج در فقه ساسانی را باید سند انتقال قدرت، مالکیت و ولایت بر زن از یک مرد به مردی دیگر دانست؛ نهادی که دین، قانون و خانواده را به‌منظور بازتولید نظم پدرسالار، به‌گونه‌ای پیچیده و منسجم به هم گره زده بود.

۲-۳. حقوق و اختیارات همسر اصلی در نظام حقوقی ساسانی

در نظام حقوقی ساسانی، همسر اصلی در ظاهر از جایگاه حقوقی بالاتری نسبت به سایر زنان برخوردار بود، اما این جایگاه نه تنها با استقلال، بلکه حتی با حق سوژه بودن نیز فاصله داشت. بانوی خانه در مواردی خاص، به‌ویژه در غیاب شوهر، می‌توانست نقش محدودی در اداره امور داخلی خانواده ایفا کند؛ اما حضور او در صحنه حقوقی و اجتماعی، همواره مشروط به همراهی یک قَیم مردانه بود (Perikhanian, 1997, p.53-59).

حتی زمانی که متون زرتشتی حضور زن را در فرایند قضایی مجاز می‌شمردند، این حضور نه از سر حق، بلکه به‌شرط واسطه‌گری یا تأیید مرد مجاز بود. از منظر نظری، این محدودسازی حقوقی نشان‌دهنده آن است که فقه زرتشتی زن را حتی در بالاترین جایگاه مشروعیت‌یافته (همسر اصلی) نیز فاقد کفایت حقوقی ذاتی می‌دانست.

سؤال مهم‌تر، به وضعیت مالکیت زن بر مهریه بازمی‌گردد. اگرچه در برخی متون از پرداخت مستقیم مهریه به زن سخن رفته است، اما بیشتر منابع و پژوهش‌ها - از جمله تحلیل ماتسوخ - نشان می‌دهند که مهریه عمدتاً

به خانواده زن پرداخت می‌شد و زن هیچ‌گونه اختیار مستقلی درباره آن نداشت (Macuch, 2007). بنابراین، مهریه بیش از آنکه نشانه‌ای از حق زن باشد، تضمینی برای انتقال قیمومت و مالکیت از پدر به شوهر به‌شمار می‌آمد. حتی در مواردی که زن به‌ظاهر از «درآمد شوهر» بهره می‌برد، این بهره‌مندی بیشتر در چهارچوب تعهد شوهر به تأمین معاش و شأن همسر تعریف می‌شد، نه در قالب حق یا استقلال مالی. این نوع «تأمین»، ماهیتی قیم‌سالار، مشروط و غیربرابر داشت و با مفهوم مدرن از مالکیت یا اختیار فاصله بسیار داشت. در نتیجه، آنچه در برخی متون به‌عنوان «حقوق زن» یا «اختیارات بانوی خانه» مطرح می‌شود، بیش از آنکه نشانه‌ای از تحول یا پیشرفت حقوقی زن باشد، نشان‌دهنده ساختار لایه‌بندی‌شده سلطه مردانه است؛ ساختاری که حتی در بالاترین جایگاه زنان، مفهوم استقلال حقوقی را برنمی‌تابد. این الگو، نه تنها زن را تحت سلطه قانونی، بلکه تحت قیمومت دینی و اخلاقی نیز تعریف می‌کرد و امکان مشارکت او را تنها در قالب کنترل‌شده و با تأیید مردان مجاز می‌دانست.

۳-۳. تحول مهریه و بهای عروس در سنت ساسانی و بازتاب آن در ایران معاصر

در سنت فقهی - آیینی ساسانی، مهریه نه تنها امری قراردادی، بلکه سازوکاری برای تقدیس انتقال زن از یک مرد (پدر) به مردی دیگر (شوهر) بود. اصطلاح pad ahlawdād که توسط ماتسوخ و یاکوبویچ به «در جهت انجام یک عمل نیکوکارانه» ترجمه شده است (Macuch, 2007, p.96)، در نگاه نخست، معنایی اخلاقی دارد؛ اما خوانش مظاهری از این واژه، آن را معادل بهای عروس می‌داند و از آن به بازمانده‌ای از سنت پیشازرتشتی خرید عروس یاد می‌کند (مظاهری، ۱۳۷۳، ص ۷۴).

حتی اگر فقه زرتشتی در ظاهر با خرید عروس مخالفت کرده باشد، ساختار حقوقی آن همچنان مهریه را نه حق زن، بلکه پاداشی برای واگذاری زن به خانواده داماد می‌دید. مهریه، در عمل از سوی داماد به پدر عروس پرداخت می‌شد و زن هیچ مالکیتی بر آن نداشت. به این معنا، مهریه نه نشانگر کرامت زن، بلکه تثبیت اقتصادی سلطه مردانه بود. آنچه اهمیت مضاعف دارد، تداوم تاریخی این الگوی انتقالی است. در ایران معاصر، به‌رغم استیلای فقه اسلامی، دو الگوی هم‌زمان وجود دارد: از یک سو مهریه شرعی، که باید به زن پرداخت شود؛ و از سوی دیگر، جهیزیه که از سوی خانواده زن به خانه شوهر برده می‌شود. این دوگانگی ظاهراً متعادل، در عمل به‌نفع تداوم مسئولیت اقتصادی خانواده دختر و تشریفاتی‌سازی حق زن تمام شده است.

افزون‌براین، سنت‌هایی مانند «شیربها» در مناطق محروم یا در افغانستان، ادامه همان منطق پیشامدرن هستند: زن به‌مثابه هزینه‌ای برای مبادله و تثبیت پیوند خانوادگی. تغییر واژگان - از «بهای عروس» به «شیربها» - چیزی از ماهیت مبادله‌ای این ساختار نمی‌کاهد؛ بلکه آن را با پوششی ملایم‌تر بازتولید می‌کند (Moghadam, 2013, p. 85).

از منظر تحلیلی، «مهریه»، «بهای عروس» و «جهیزیه»، همگی ابزارهایی‌اند برای تثبیت سه‌گانه جنسیت، اقتصاد و قدرت در نهاد ازدواج. زن در این چهارچوب، نه‌تنها موضوع قرارداد، بلکه موضوع قابل ارزش‌گذاری و انتقال است؛ پدیده‌ای که از سنت ساسانی تا جامعه معاصر، با تغییر شکل و نه محتوا، ادامه یافته است.

۳-۴. انواع ازدواج

نظام ازدواج در اواخر دوره ساسانی با هدف حفظ نسب پدری، استمرار دینداری و انتقال میراث طراحی شده بود؛ اما در واقع سازوکاری پیچیده برای کنترل حقوقی و آیینی بر بدن، میل و موقعیت اجتماعی زنان به‌شمار می‌رفت. ساختار پدرسالارانه‌ای که در بطن فقه زرتشتی شکل گرفته بود، با استفاده از ابزارهایی مانند ازدواج نیابتی (āyōgēn) و جایگزین ستور (stur)، زن را به ابزار تضمین استمرار پدرسالارانه نسب تقلیل می‌داد (Macuch, 2006). در این نظام، حتی رضایت زن در ازدواج نیز منوط به چهارچوب ولایت بود و استقلال حقوقی او نه در پیوند با شوهر، بلکه در موارد معدودی حتی به فرزند مذکر آینده سپرده می‌شد (مزدایور، ۱۳۸۹، ص ۱۵). این مسئله به‌روشنی نشان می‌دهد که زن حتی در بالاترین جایگاه فقهی، فاقد سوژه بودن مستقل است و همواره در ساختار مردانه‌ای از قیومیت بازتعریف می‌شود.

یکی از جنجالی‌ترین انواع ازدواج، خویدوده (xwēdōdah) یا ازدواج با خویشاوندان نزدیک بود. این رسم، که توسط موبدان زرتشتی توجیه دینی می‌شد، نمودی آشکار از درونی‌سازی پدرسالاری در نهاد خانواده بود؛ جایی که بدن زن، نه‌تنها در مالکیت مرد، بلکه در درون تبار پدرا نه حفظ می‌شد تا حتی پیوندهای زناشویی نیز از قلمرو تبار خارج نشوند. این نوع ازدواج، همان‌گونه که دریایی و بویس یادآور می‌شوند، ابزار حفظ خلوص دینی، استقلال قومی و کنترل فرهنگی در بستر خانواده بود؛ حتی به‌قیمت نقض گسترده حریم بدن و هویت مستقل زن (Daryaei, 2013, p.91؛ بویس، ۱۳۹۳، ص ۷۶).

نوع دیگر، ازدواج چکری (čakarīh)، شکلی نیمه‌رسمی از پیوند زناشویی بود که در آن، زن نه از ارث بهره‌مند می‌شد، نه از حمایت قانونی و نه حتی از شأن اجتماعی همسر اصلی. این نوع ازدواج، به‌روشنی تجسم عینی زن به‌مثابه کالایی در خدمت رفع نیاز جنسی یا تولید وارث بود؛ بدون آنکه شخص زن دارای جایگاه حقوقی یا اجتماعی مستقل باشد (بارتلمه، ۱۳۶۱، ص ۲۰).

چندهمسری در میان طبقات بالا رایج بود (shaki, 1971, p.338)؛ اما از آنجاکه تنها یک زن می‌توانست همسر اصلی تلقی شود، سایر زنان - به‌ویژه در ازدواج‌های فرعی یا چکری - عملاً به طبقه‌ای «نیمه‌انسانی» در حقوق خانواده سقوط می‌کردند. این چندلایه‌سازی حقوقی زنان در بستر ازدواج، نه‌تنها ابزار تکرار سلطه مردانه، بلکه سامان‌دهی ساختار جنسی و تولید مثل به‌نفع طبقه، تبار و دین حاکم بود.

از منظر تحلیلی می‌توان گفت که فقه زرتشتی با ایجاد گونه‌های متفاوتی از ازدواج، در واقع نظامی از مراتب حقوقی برای استفاده‌های متفاوت از زنان پدید آورده بود. در این نظام، زن نه با اراده و شخصیت، بلکه با کارکرد و نسبتش با مردان تعریف می‌شد: گاه همسر رسمی، گاه ابزاری جنسی، گاه رحم نیابتی و گاه مهر تثبیت‌گر تبار. این چندگانه‌سازی جایگاه زن، نقطه اوج سلطه حقوقی - ایدئولوژیک بر بدن و نقش اجتماعی اوست.

۴. طلاق در چهارچوب قوانین زرتشتی

در نظام حقوقی زرتشتی دوره ساسانی، طلاق نه یک فرایند دوجانبه یا حق فردی، بلکه ابزاری حقوقی در اختیار مردان و طبقات خاص برای پایان دادن به رابطه‌ای بود که در اصل نیز با قیمومت مردانه آغاز شده بود. این حق اساساً تنها برای زن رسمی (همسر اصلی) تعریف شده بود و دیگر زنان - از جمله همسران نیابتی یا چکری - به‌طور کامل از آن محروم بودند. در عمل، زن در نظام زرتشتی از حق درخواست طلاق برخوردار نبود؛ مگر آنکه از طبقات بالای اجتماعی باشد؛ که در آن صورت نیز امکان مطالبه طلاق، نه بر مبنای حق فردی، بلکه به‌عنوان امتیازی طبقاتی قابل دسترسی بود (Shaki, 1995). بنابراین، حق طلاق نه‌تنها جنسیتی، بلکه به‌شدت طبقاتی بود و تابعی از جایگاه زن در ساختار قدرت مردانه به‌شمار می‌رفت.

ازدواج‌های نیابتی، که اساساً با هدف تولید وارث صورت می‌گرفتند، پس از تولد فرزند پسر، به‌صورت خودکار خاتمه می‌یافتند؛ بدون آنکه زن نیابتی کوچک‌ترین نقشی در تصمیم‌گیری یا تداوم رابطه داشته باشد. در چنین مواردی، زن نه شریک، بلکه ابزار موقت برای تحقق یک هدف آیینی و تبارشناختی محسوب می‌شد.

در ازدواج‌های چکری، که فاقد هرگونه اعتبار حقوقی و اقتصادی برای زن بودند، طلاق نه‌تنها بدون رضایت زن، بلکه بدون حتی نیاز به اعلام رسمی ممکن بود. این شکل از «پایان رابطه»، به‌واقع طلاق نبود؛ بلکه قطع یک رابطه نابرابر بدون حقوق برای زن بود. در اینجا، زن حتی از کمترین حقوقی مانند دریافت نفقه یا تأمین معاش نیز محروم بود (Shaki, 1999).

از منظر تحلیلی، می‌توان طلاق را در فقه زرتشتی نمادی از حق خروج یک‌طرفه مردانه از رابطه‌ای حقوقی دانست که خود نیز مردانه تعریف شده بود. حق طلاق، نه‌تنها نشانه‌ای از سلطه جنسیتی، بلکه ابزار حفظ نظم پدرسالارانه‌ای بود که بدن و نقش اجتماعی زن را در کنترل کامل ساختار قیّم‌سالار قرار می‌داد. زن در چنین نظامی، نه‌فقط فاقد حق ورود آزادانه به ازدواج بود، بلکه در خروج از آن نیز تحت سلطه‌ای مضاعف باقی می‌ماند.

۴-۱. طلاق اصلی

۴-۱-۱. امکان‌پذیری طلاق برای زنان

حق طلاق برای زنان، نه همگانی، بلکه «ویژه اشراف» بود. زنان طبقات پایین، بیوه‌ها یا دختران نوجوان، عملاً

هیچ امکان حقوقی برای خروج از ازدواج نداشتند. نمونه‌ای آشکار از این وضعیت، در روایت آذرفرنبغ آمده است که در آن، دختر نه‌ساله‌ای که پیش از بلوغ ازدواج کرده است، پس از رسیدن به پانزده‌سالگی نیز حق انصراف ندارد و در صورت امتناع، «گناهکار و مستوجب مرگ» تلقی می‌شود (رضائی باغبیدی، ۱۳۸۴، ص ۱۰). این حکم، به‌روشنی نشان‌دهنده درهم‌تنیدگی جنسیت، سن، دین و خشونت قانونی در ساختار فقهی زرتشتی است.

۲-۱-۴. طلاق و مسئله سرپرستی

نهاد سرپرستی به‌عنوان ستون اصلی نظم حقوقی خانواده در فقه زرتشتی، حتی در طلاق نیز حضور پررنگی دارد. طلاق تنها زمانی معتبر شمرده می‌شود که همراه با تعیین سرپرست جدید برای زن باشد؛ در غیر این صورت، حتی فرزندان ازدواج دوم نیز متعلق به شوهر قبلی محسوب می‌شوند (مادیان هزار دادستان، فصل ۹-۱۰، بند ۴). در این ساختار، زن هرگز مالک سرنوشت خود نمی‌شود. طلاق، نه رهایی از قیمومت، بلکه انتقال مالکیت حقوقی از یک مرد به مردی دیگر است.

اگرچه در اواخر دوره ساسانی برخی بیهوها در شرایط خاص توانستند اختیاراتی محدود در حوزه‌هایی مانند ارث یا قضاوت داشته باشند (Perikhanian, 1997, p.33)، اما این موارد استثنا بودند و تغییری در ساختار بنیادین مردسالار نظام طلاق ایجاد نمی‌کردند.

۳-۱-۴. رضایت زن در فرایند طلاق

در اصول نظری فقه زرتشتی، رضایت زن برای طلاق امری ضروری شمرده شده است؛ اما این شرط، نه‌تنها در عمل بی‌اثر است، بلکه خود تحت کنترل شدید تعریف می‌شود. مرد می‌توانست هرگاه زن را مرتکب گناهی «بزرگ» بداند - از جمله نافرمانی، نازایی یا حتی امتناع از آمیزش جنسی - به‌صورت یک‌جانبه طلاق را اجرا کند (Williams, 1990, p.61). فهرست این «گناهان»، در روایت امید اشوهیشتان آمده است: روسپیگری، جادوگری، آمیزش در دوران قاعدگی، پنهان‌کاری درباره قاعدگی و حتی تسلیم بدن به مرد دیگر (صفای اصفهانی، ۱۳۷۶، ص ۵۱). این فهرست نشان می‌دهد که تعیین گناه معیار شرعی ندارد و مبتنی بر قضاوت مردانه است؛ یعنی مرد، هم عامل اجرایی، هم شاکی و هم قاضی است. چنین سازوکاری رضایت زن را از یک حق حقوقی به عنصری تعلیقی و لغوپذیر تبدیل می‌کند.

ازسوی دیگر، متون حقوقی زرتشتی به‌طور آشکار از ذکر شرایطی که در آن زن بتواند درخواست طلاق دهد، خودداری کرده‌اند. حتی در منابعی که «رضایت زن» را به‌عنوان اصل می‌پذیرند، هیچ‌گونه شروط یا سازوکار حقوقی برای اعمال این رضایت از سوی زن ارائه نمی‌شود (Hjerrild, 1988, p.71). بدین ترتیب، رضایت زن به‌نوعی «پوشش فقهی» برای ساختاری می‌شود که در عمل، حق خروج از ازدواج را از زن سلب و انحصاراً

در اختیار مرد قرار می‌دهد. این وضعیت، مصداق «تناقض نمایان فقه مردسالار» است: ساختاری که ادعای عدالت دارد؛ اما به واسطه زبان اخلاقی و گناه‌محور، قدرت مطلق را به مردان واگذار می‌کند و زن را در جایگاه متهم بالقوه دائمی قرار می‌دهد. نتیجه، ساختاری است که زن را در ازدواج وارد می‌کند؛ اما برای خروج از آن، نه سازوکار و نه اختیار حقوقی قائل است.

۴-۱-۴. طلاق در قالب «هدیه دادن» زن به دیگری

در میان احکام متون فقهی زرتشتی، شاید افراطی‌ترین جلوه سلطه مردانه بر زن را بتوان در سنت «هدیه دادن زن» به مردی دیگر دید؛ سنتی که نه تنها در متن‌های حقوقی ثبت شده، بلکه با رنگی از «صدقۀ دینی» توجیه شده است (Perikhanian, 1997, p.101؛ Darmesteter, 1995, p.32).

در این ساختار، شوهر می‌توانست همسر نازا یا سالخورده خود را بی‌اجازه و بدون پرداخت حقوق یا مهریه به مردی دیگر - مثلاً بیوه‌ای که فرزندان‌ش نیاز به مراقبت داشتند - واگذار کند. مظاهری این روند را نوعی جابه‌جایی کارکردی زن در چهارچوب نیازهای خانوادگی و اجتماعی مردان مزدپرست می‌داند (مظاهری، ۱۳۷۳، ص ۱۰۳). به تعبیر دقیق‌تر، زن در این سنت، نه فردی با حق انتخاب، بلکه دارایی‌ای قابل انتقال با انگیزه‌های دینی - اجتماعی است. سنجانا در تفسیر این حکم تصریح می‌کند که زن در چنین مواردی موضوع معاملۀ بی‌حقوق است؛ فرایندی که در آن، نه طلاق به معنای فسخ قرارداد است و نه ازدواج جدید به مثابۀ پیوند دو فرد. اینجا زن حذف‌شده کامل از چرخه تصمیم‌گیری است، درحالی که مرد خودمختارانه تصمیم به «واگذاری» می‌گیرد.

از منظر تحلیلی، این حکم را باید نمونه‌ای از خشونت نرم حقوقی با نقاب خیرخواهی دینی دانست. اهدای زن به دیگری، نوعی مالکیت مضاعف را تثبیت می‌کند: نخست، تملک شوهر بر زن؛ و دوم، حق جابه‌جایی این تملک در قالب صدقه. در این ساختار، نه تنها زن از سوژگی تهی می‌شود، بلکه بدن، نقش و حتی حیثیت او به صورت دینی مشروعیت‌یافته قابل مبادله می‌گردد.

در واقع، فقه زرتشتی با تبدیل زن به موضوع «صدقۀ»، فرایند طلاق را به نهادی از کنترل مردانه با پوشش دینی - خیرخواهانه تبدیل کرده است؛ نهادی که در آن، زن حذف‌شده کامل از چرخه قانون، حق و اراده است؛ حتی زمانی که در ظاهر، طلاق امری قانونی و دوجانبه معرفی می‌شود.

نتیجه‌گیری

مطالعه ساختار ازدواج و طلاق در فقه زرتشتی دوره ساسانی نشان می‌دهد که این نظام حقوقی، نه بر مبنای حقوق فردی یا برابری جنسیتی، بلکه بر پایه تثبیت نظم پدرسالار، ولایت مطلقه مردان و کنترل ساختاری بر بدن و جایگاه اجتماعی زنان سامان یافته است. در این چهارچوب، نهاد خانواده واحدی حقوقی - دینی بود که

نقش اصلی آن تولید وارث مذکر، حفظ نسب پدری و تضمین خلوص طبقاتی و دینی تعریف شده بود؛ و زن در آن، نه یک فرد حقوقمند، بلکه ابژه‌ای تابع در ساختار قیّم‌سالار به‌شمار می‌رفت.

تحلیل گونه‌شناسی ازدواج‌ها - از ازدواج اصلی تا نیابتی، چکری و خویدوده - نشان داد که هر شکل از این نهاد، در خدمت نیازهای متفاوتی از بازتولید قدرت مردانه و طبقاتی بوده است؛ گاه تولید وارث، گاه پاسخ به نیاز جنسی و گاه تثبیت پیوندهای خویشاوندی درونی برای حفظ تبار. در تمامی این موارد، حقوق زن، یا حذف شده یا به‌شدت محدود به طبقه و وابستگی او به سرپرست مرد بوده است.

در حوزه طلاق نیز اگرچه در سطح نظری از رضایت دوطرفه سخن رفته است، اما در عمل، حق طلاق ابزار انحصاری مردان بود و ساختار فقهی هیچ سازوکار مؤثری برای خروج زنان از ازدواج فراهم نمی‌کرد. نهاد سرپرستی همچنان پس از طلاق نیز بر زن حاکم باقی می‌ماند و حتی فرایندهایی مانند «واگذاری زن به مردی دیگر» بدون رضایت او، با توجیهاتی دینی و خیرخواهانه مشروعیت می‌یافتند.

بر این اساس، فقه زرتشتی نه صرفاً بازتاب نظم اجتماعی مردسالار ساسانی، بلکه خود ابزاری برای تولید، تثبیت و بازتولید این نظم از طریق زبان قانون، دین و اخلاق بوده است. زن در این نظام، از سوژگی حقوقی و اجتماعی تهی می‌شده و تنها در نسبت با مرد معنا و جایگاه می‌یافته است.

این تأثیرگذاری نشان می‌دهد که نظام‌های فکری برخاسته از سنت زرتشتی، حتی در قالب‌های نوین و فرامذهبی، همچنان در بازتعریف نظم دینی و اجتماعی ایران نقش‌آفرین بوده‌اند. این پژوهش نشان داد که بازخوانی انتقادی متون فقهی - تاریخی می‌تواند به فهم سازوکارهای پنهان سلطه و تبعیض کمک کند؛ سازوکارهایی که در قالب‌هایی چون «مهریه»، «ازدواج مشروع»، «ولایت»، یا «نظم خانوادگی» ظاهر می‌شوند؛ اما در بنیاد خود، حامل منطق سلطه طبقاتی و جنسیتی‌اند.

منابع

بارتلمه، کریستین (۱۳۶۱). *زن در حقوق ساسانی*. ترجمه نصیرالدین صاحب الزمانی. تهران: جنبش مستقل زنان ایرانی در خارج از کشور.

بویس، مری (۱۳۹۳). *تاریخ کیش زرتشت (ج۲: هخامنشیان)*. ترجمه همایون صنعتی‌زاده. تهران: گستره.

تفضلی، احمد (۱۳۶۴). *مینوی خرد*. تهران: توس.

جعفری، ابوالقاسم؛ علیمردی، محمد مهدی و بیدگلی، فائزه (۱۳۹۳). *زن در هستی‌شناسی زرتشتی؛ محبوب یا منفور*. معرفت ادیان، ۱۶(۱)، ۱۰۵-۱۲۲.

عریان، سعید (مترجم) (۱۳۹۱). *مادیان هزار دادستان (هزار رأی حقوقی)*. تهران: علمی.

رضائی باغبیدی، حسن (۱۳۸۴). *روایات آذر فرنیغ فرخزادان*. تهران: مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی.

صفای اصفهانی، نزهت (مترجم) (۱۳۷۶). *روایت امید/شوهیشتان*. تهران: مرکز.

صفوی، علی اکبر و میرزایی، فرهاد (۱۳۹۰). *واکاوای نقش و انگیزه پارسیان (زرتشتیان) هند در تثبیت جریان بابیت و بهائیت در ایران*. معرفت ادیان، ۳(۹)، ۹۵-۱۲۰.

فوکو، میشل (۱۳۹۵). *نظارت و تنبیه: تولد زنان*. ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهانپنده. تهران: نشر نی.

کریستنسن، آرتور (۱۳۸۹). *ایران در زمان ساسانیان*. ترجمه رشید یاسمی. تهران: نگاه.

گیرشمن، رومن (۱۴۰۱). *ایران از آغاز تا اسلام*. ترجمه محمد معین. تهران: علمی و فرهنگی.

مزدپور، کتایون (۱۳۸۹). *بررسی چند اصطلاح پارسی میانه*. زبان‌شناخت، ۱(۱)، ۱۱-۲۲.

مظاهری، علی اکبر (۱۳۷۳). *خانواده ایرانی در روزگار پیش از اسلام*. ترجمه عبدالله توکل. تهران: قطره.

نامه تنسر به گشنسپ (۱۳۵۴). *ترجمه مجتبی مینوی*. تهران: خوارزمی.

نولدکه، تتودور (۱۳۷۸). *تاریخ ایرانیان و عرب‌ها در زمان ساسانیان*. ترجمه عباس زریاب. تهران: انجمن آثار ملی.

یوسفی، امیر و زارع حسینی، سیده فاطمه (۱۴۰۳). *نقد نظریه توحید و عرفان زرتشتی و نسبت آن با توحید و عرفان اسلامی*.

معرفت ادیان، ۱۵(۳)، ۵۳-۶۹.

Darmesteter, James (1995). *The Zend-Avesta (Part 1, The Vendidad)*. *Avesta*. Accessed October 15, 2016. http://www.avesta.org/vendidad/vd_eng.pdf.

Daryaee, Touraj (2008). *Sasanian Persia: The Rise and Fall of an Empire*. London: I. B. Tauris.

Daryaee, Touraj (2013). *Marriage, Property and Conversion Among the Zoroastrians: From Late Sasanian to Islamic Iran*. *Journal of Persianate Studies*. 6(1-2). 91-100.

Hjerrild, Bodil (1988). *Zoroastrian Divorce*. Leiden: Brill.

Macuch, Maria (2004). *Inheritance: Sasanian Period*. In: *Encyclopedia Iranica*,

- Accessed October 15, 2016. <http://www.iranicaonline.org/articles/inheritance-i>
- Macuch, Maria (2006). The Function of Temporary Marriage in the Context of Sasanian Family Law. In: *The Fifth Conference of the Societas Iranologica Europaea. Proc. of Ancient and Middle Iranian Studies*. vol. 1: edited by: A. Panaino and A Piras. Milan: Edizioni Mimesis.
- Macuch, Maria (2007). The Pahlavi Model Marriage Contracts in the Light of Sasanian Family Law. In: *Iranian Languages and Texts From Iran and Turan*. Wiesbaden: Harrassowitz Verlag.
- Moghadam, Valentine M. (2013). Reforms, Revolutions and the Woman Question. In: *Modernizing Women: Gender and Social Change in the Middle East*. Boulder: Lynne Rienner Publishers.
- Perikhanian, Anahit (1997). *The Book of a Thousand Judgments*. Translated by Nina Garsoian. Costa Mesa, CA: Mazda.
- Shaki, Mansour (1971). The Sassanian Matrimonial Relations. *Archiv Orientalní*, (39), 322-345. <https://archive.org/details/TheSassanianMatrimonialRelations>.
- Shaki, Mansour (1991a). Citizenship ii. In the Sasanian Period. In: *Encyclopedia Iranica*. Accessed October 15, 2016. <http://www.iranicaonline.org/articles/citizenship#pt2>.
- Shaki, Mansour (1991b). Children iii. Legal Rights of Children in the Sasanian Period. In: *Encyclopedia Iranica*. Accessed October 15, 2016. <http://www.iranicaonline.org/articles/children-iii>.
- Shaki, Mansour (1992). Class System iii. In the Parthian and Sasanian Periods. In: *Encyclopedia Iranica*. Accessed October 15, 2016. <http://www.iranicaonline.org/articles/class-system-iii>.
- Shaki, Mansour (1995). Divorce: In the Parthian and Sasanian periods. In: *Encyclopedia Iranica*. Accessed October 15, 2016. <http://www.iranicaonline.org/articles/divorce#pt2>.
- Shaki, Mansour (1999). Family Law i. in Zoroastrianism. In: *Encyclopedia Iranica*. Accessed October 15, 2016. <http://www.iranicaonline.org/articles/family-law>.
- Williams, Alan (1990). *The Pahlavi Rivayat Accompanying the Dadestan- i- Denig*. Copenhagen: Munksgaard.